



يك استكان چای میهمان جانباز شیمیایی «سید احمد موسوی»
مجاهدی از دیوار احمد شاه مسعود

پدرم از زخم دستم نپرسید از فاو پرسید!

عسکری

وعده به قیمت جانبازی و خون باشد، حتی اگر نفس از پی نفس نرود مگر به قیمت سوزش سینه مدام و سرفه‌های خشک ناشی از رنج شیمیایی شدن و زبانی که باید به احترام این جانبازی در کام بماند و دم نزند. روزگار غریبی است برای آنها که معنای اینگونه ایستادن پای مرزهای اسلام را با چرتکه‌های اقتصادی و محاسبات ریاضی خود می‌سنجند اما نمی‌دانند که «عاشقی شیوه رندان بلاکش» است و نااهلان عشق را به این وادی گذری نیست. «سید احمد موسوی» از همان عشق بازانی است که برای دفاع از مرزهای ایران زمین، به مرزهای جغرافیایی اعتنایی نکرد و به عنوان یک مجاهد افغانستانی هم‌رمز رزمندگان ایرانی شد.

کم نیست روزهای پرشور سال‌های دفاع مقدس؛ روزهای مردان جهاد اکبر که به نفس خود مهار می‌زدند و در جهاد اصغر نیز نغمه سربلندی می‌سرودند. کم نیستند شهدایی که هنوز بی‌نام و نشان مانده‌اند و آغوش‌های گشوده‌ای که انتظار چند پلاک و استخوان را می‌کشند و کم نیستند مردان مردی که بدون چشمداشت، دفاع از مرزهای اسلام را وظیفه خود می‌دانستند و ۲۷ سال پس از پایان پایمردی، هنوز هم بر وعده خود برای دفاع از مرزهای اسلام ایستاده‌اند، حتی اگر وفاداری به این